

## نقد اوضاع سیاسی و اجتماعی در اشعار خاقانی

ربابه مصباح زالی<sup>۱</sup>جلیل امیرپور داریانی<sup>۲</sup>

## چکیده

با سیر در دنیای شعر خاقانی به فراز و نشیب‌های سیاسی و اجتماعی بر می‌خوریم که در جای جای دیوان او مجال ظهور یافته است. او در قصاید دراز دامن خود، اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه را با زبان و شیوه‌ای که خاص خود اوست به رشته تحریر کشیده است. اشارات سیاسی، وقایع و حوادث اجتماعی و آداب و رسوم مردم و درباریان در قالب مدایح و مراثی حکایت از شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار شاعر دارد. دغدغه‌های اجتماعی شاعر و درهم تنیدگی آن با اوضاع سیاسی تا به حدی است که تفکیک آن در قصاید خاقانی دشوار و حتی گاهی ناممکن می‌نماید. شعر خاقانی آینه تمام‌نمایی است که می‌توان چهره اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر شاعر را در آن به تماشا نشست و حقایقی مستند از این شرایط پراکنده در دیوان او را برای آگاهی آیندگان شیرازه بست. در این مقاله بر آنیم تا زوایای مختلف شعر او را از این منظر در معرض دید پژوهشگران قرار دهیم. با مطالعه شعر خاقانی رویدادهای مهم روزگارش را هم در می‌یابیم. اوضاع سیاسی مانند جنگ‌های زمان شاعر و پیروزی‌های درخشان ایرانیان در آن زمان. فرهنگ رایج در دربار، روابط متقابل شاعران و شاهان، نگرش حکومت نسبت به رعیت، و ستایش شاعر از عمران و آبادی و کوشش فرمان‌روایان همه در شعر خاقانی نمود دارد.

کلید واژه‌ها: خاقانی، اوضاع سیاسی و اجتماعی، قصاید.

<sup>۱</sup> - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر - ایران.

<sup>۲</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر - ایران ( نویسنده مسؤول)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۰۳

## مقدمه

شعر خاقانی علاوه بر اطلاعات مغتنم جغرافیایی، فرهنگ روزگار خاقانی در اشعاری حماسی پیروزی حاکمان زمان خود بر ارس و روم را ترسیم می‌کند. در قصیده ایوان مداین قلم را بر خرابی تیسفون به سختی می‌گریانند. در شعرش از شروان شاه به خاطر ایجاد سد باقلانی قدردانی می‌کند. تأثیر شرایط و عوامل سیاسی و اجتماعی و شیوه حاکمان در اداره امور جامعه، نکته قابل ملاحظه‌ای است که در دیوان اشعار شاعران به چشم می‌خورد و عرصه را برای تحقیق و بررسی پژوهشگران فراخ‌تر می‌نماید، به حدی که پاسخ خیلی از ابهامات و سؤالات مربوط به آن دوره را می‌توان از لابه‌لای اشعار شاعران آن دوره به دست آورد. شاعری سترگ چون خاقانی با برخورداری از روحی لطیف و ذوقی سرشار در کاخ بلند قصیده‌سرایی بر مسند افتخار می‌نشیند و نوک جمع سخن‌پردازان هم عصر خویش را با بیانی شیوا و هنرمندانه می‌چیند و یگانه‌تاز میدان سخنوری در بیان نکات اجتماعی و سیاسی و پند و حکمت در قالب مدایح و مراثی و حتی هجا می‌گردد. وی مخالفان خود را در چنین شرایطی به چالش می‌کشاند. اهل سکوت نیست و نابسامانی را بر نمی‌تابد و با قدرتی که در ابداع معانی تازه دارد با آفرینش تصاویر و ابتکار در به کارگیری واژگان و ترکیبات بدیع، زبان به شکوه و اعتراض و پند و موعظه می‌گشاید. این روح انتقاد و یا مقاومت شاعر در برابر عوامل تحمیلی اجتماعی و سیاسی حاکم در شعر او انعکاس بیشتری دارد و به ادبیاتی که موسوم به ادبیات اعتراض است منجر می‌شود. «ادبیاتی که هدف از انتشار آن اعتراض نسبت به چیزی و معمولاً اعتراض به اوضاع سیاسی است» (پور ممتاز، ۱۳۷۲: ۳۵۹) که لحن درشت خاقانی در مواجهه با دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی مؤید این نکته است؛ شعر خاقانی در حقیقت مانند اشعار همه شاعران تا حدودی بازتاب اوضاع اجتماعی است، حاکمان چگونه عمل می‌کنند، دربار چه وضعی دارد، مردم از چه منظری دربار را می‌بینند، درآمدها از کجا نشأت می‌گیرد و مخارج چه کسانی است، طبقه مرفه به چه شیوه قدم برمی‌دارد و عوام که البته خیلی در اشعار جایی ندارند چه می‌کنند، گذران مردم چگونه است، کدام علوم بازار دارد، چه شغل‌هایی در جامعه خودنمایی می‌کنند.

## پیشینه تحقیق

درباره این موضوع پژوهشگران و خاقانی‌شناسان بزرگی چون دکتر ضیاءالدین سجادی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر میر جلال‌الدین کزازی، دکتر سیدعلی اردلان جوان، دکتر معصومه معدن کن، دکتر عباس ماهیار و سایرین مطالبی را به صورت پراکنده در لابه‌لای آثار و تحقیقاتشان بیان داشته‌اند. ولی پیرامون عین موضوع مقاله به صراحت موضوع کار نشده است؛ لذا این مقاله پژوهشی منسجم و دقیق با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی به این بحث پرداخته است.

## تعاریف:

**نقد:** «کلمه نقد خود در لغت به معنی «بهین چیزی را برگزیدن» و نظر کردن است به قول اهل سنت سره را از ناسره باز شناساند.» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۵)

**نقد اجتماعی:** «بعضی از منتقدان در نقد آثار ادبی مبانی اجتماعی را مقید دانسته‌اند. تحقیق درباره نحوه ارتباط ادبیات با جامعه موضوع نقادی این دسته از نقادان است. شک نیست که محیط ادبی از تأثیر محیط اجتماعی به کنار نتواند بود. افکار و عقاید و ذوق‌ها و اندیشه‌ها تابع احوال اجتماعی می‌باشد، در روش نقد اجتماعی تأثیری که ادبیات در جامعه دارد و نیز تأثیری که جامعه در آثار ادبی دارد مورد مطالعه است.» (همان: ۴۰)

**سیاست:** «در لغت به معنای حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت، اداره امور داخلی و خارجی کشور و از نظر خاقانی شیوه‌ای از اداره امور مملکت توسط حاکمان است.» (معین، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۹۶۶)

## شروان در قرن ششم هجری

«در قرن ششم هجری ولایت شروان محدود بود با دربند در شمال، بحر خزر در شرق، رود کر

در جنوب و شهرستان شکی در غرب، شروان دو تلفظ دارد یعنی شین هم با کسره و هم با فتحه تلفظ می شود:

عیب شروان مکن که خاقانی      هست از آن شهر کابدش شر است

عیب شهری چرا کنی به دو حرف      کاوّل شرع و آخر بشر است

پادشاهان شروان که آنها را شروانشاه می خواندند دارای استقلال سیاسی بودند ولی مصلحت می دیدند که مسکوکات خود را با ضرب اسمای خلفای بغداد و سلاطین سلاجقه عراق زینت دهند و اگر آن مسکوکات ناقص نمی بود یک مأخذ گرانبها برای نوشتن تاریخ شروان محسوب می شد.» (علیزاده، ۱۳۷۸: ۱)

### اوضاع اجتماعی عصر خاقانی

جامعه ای که خاقانی در آن پا به عرصه وجود گذاشته است جامعه ای است که سرنوشت مردمان به دست حاکمان رقم می خورد و محیط شروان تنگنایی است که خاقانی بارها آرزوی فرار از آنجا را در سر می پروراند و می خواهد به هر بهانه ای آنجا را ترک کند. بازار مدح و ستایشگری رونق خاصی دارد، رقابت شاعران برای راهیابی به دربار مدح شروانشاهان از مسایل مهمی است که بیشتر شاعران با آن درگیرند. اهل علم و دانش و هنر را ارج و قرب چندانی نیست و قلم به مزدان چاپلوس را میدان فراخ است و زبان گستاخ. کریمان شیوه لثیمان می سپرند و از حد انسانیت در می گذرند. حسادت و کبر و غرور جای پای دوستی و تواضع و سرور نهاده است و درگاه ریا و تظاهر و خود برتر بینی گشاده است. این فراز و نشیبها در روح حسّاس شاعر شروان اثر گذاشته و او را بر آن داشته تا مضامین برجسته ای از اجتماع در شعر خویش فراهم آورد و دست هر ادب دوست درد آشنایی را بگیرد و با خود به جامعه آن زمان برد که نمونه هایی از آن را با به دست دادن شواهدی از اشعار او می آوریم:

### وطن:

شرایط نامساعد اجتماعی و سیاسی حاکم بر شروان و ناملایمات روزگار و ابنای زمان،

شاعر دردآشنای این سرزمین را چنان در هم می‌فشارد که لحظه به لحظه، اندیشه ترک وطن در سر می‌پروراند و زبان او را به آستانه شکوه می‌کشاند به طوری که از سرزمین مادری تحت عنوان «شیب بلا» یاد می‌کند که کارش در آن بالا نمی‌گیرد و در مضیق حادثات بسته‌بند عناست و عبور از آن خضرای خذلان را ناممکن می‌داند و مدام آیه یأس می‌خواند و از قحط وفا می‌نالد نسیم دوستی در شروان سراغ ندارد و از آشنا هم ناامید است. شرایط ستم‌آلود روزگار و برخورد ظالمانه هم عصران و مدعیان به اندازه‌ای او را آزرده است که خود را در مظلومیت و ستم‌دیدگی، «حسین» زمان و ناهلان را یزید و شمر می‌داند که سرزمین مادری او را به کربلا و تمام روزگار او را به عاشورا مبدل کرده‌اند. با این حال علاقه به سرزمین مادری و پای‌بندی به مادر، او را پای بست شروان کرده است:

در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست      دوست خود ناممکن است ای کاش بودی آشنا  
من حسین وقت و ناهلان یزید و شمر من      روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا  
عذر من دانید کاینجا پای بست مادرم      هدیه جانم روان دارید بر دست صبا  
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱۰)

تعلق خاطر خاقانی به میهن باستانی و ویرانه‌های طاق کسری و حسرت و اندوه به شکوه از دست رفته ایرانیان بازتاب بسیار تأثیرانگیزی در قصیده معروف ایوان مدائن داشته است. میهن‌پرستی خاقانی با اشک و آه‌های حسرت‌آلود خاقانی بر کنار دجله و ویرانه‌های طاق کسری به گونه‌ای در هم آمیخته است که اگر به قول او جگر دجله بریان شود جای آن است و دیده‌گریان. این وطن‌پرستی تا جایی اوج می‌گیرد که شاعر بلند آوازه به همراهی و غمخواری دجله رضایت نمی‌دهد تنوری از سینه می‌طلبد و طوفانی از دیده، تا از وقوع حادثه‌ای بنیان‌کن خبر دهد. ناله جفغان در ویرانه‌های کاخ کسری به قدری حال او را به هم می‌زند و دردسر می‌افزاید که گلاب از دیدگان می‌خواهد تا مگر درد بنشانند:

خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی      کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان  
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله      خود دجله شنیدستی آتش کندش بریان  
از نوحه جغد الحق ماییم به دردسر      از دیده گلابی کن دردسر ما بنشان

دانی چه؟ مداین را با کوفه برابر نه  
از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان  
(همان: ۲۴۵-۲۴۶)

پس حسرت او فزونی می‌گیرد و طبع بلندش آرامی نمی‌پذیرد و بد عنانی می‌نماید و زبان به شکوه از دست رفته می‌گشاید:

این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم  
این است همان درگه، کو را ز شهان بودی  
این است همان صقّه، کز هیبت او بردی  
خاک در او بودی، دیوار نگارستان  
دیلیم ملک بابل، هندو شه ترکستان  
بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان  
(همان: ۴۶۷)

نگاه خاقانی به شروان، زادگاه مادری خود دیدی دوگانه است از طرفی بدان می‌بالد و از طرفی حبسگاهی می‌داند و از آن می‌نالند:

فخر من یاد کرد شروان به  
هم به مولد مقام نتوان کرد  
گرچه تبریز شهره‌تر شهری است  
خاک شروان مگو که آن شهر است  
هم شرفوان نویسمش لیکن  
که مباحات خود به باختر است  
که صدف حبس خانه دُرر است  
لیک شروان شریف‌تر نُغر است  
کان شرفوان به خیر مشتهر است  
حرف علت از آن میان به در است  
(همان: ۱۱۰)

و در جای دیگر می‌گوید:

مرا ز خطّه شروان برون فکن، مَلِکِتا!  
مرا کنف کفن است الغیاث از این موطن  
که فرضه‌ایست در او صد هزار بحر بلا  
مرا مقر سقر است، الامان از این متشا  
(همان: ۱۱۰)

### آسایش

چیزی که خاقانی فقط نامی از آن شنیده و رنگ فراغ بالی راحتی ندیده است. حوادث ناگوار زندگی خاقانی قرار و آرام از او گرفته و جایی برای آسودگی باقی نگذاشته است. غم و اندوه همزاد خاقانی است و لحظه‌ای در زندگی رهاش نمی‌کند. تا از غمی می‌رهد غمی نو دست

می دهد. از بساط عیش خبری نیست و به شهر شادمانی ها سفری. سختی شرایط حاکم بر شروان عرصه را برای او تنگ می نماید و آغوش غم بر او می گشاید و با وجود تمام این گرفتاری های غمگساری غم نشان نمی یابد و هرگز تا پایان عمر روی آسایش نمی بیند و در عزلت غم می نشیند و میوه اندوه می چیند نه از زندگی شخصی و خانوادگی خرسند است نه از زندگی اجتماعی و سیاسی. ناامیدی از آسایش و راحتی او را به سرودن اشعاری واداشته که بوی رنج و اندوه از آن ها مشام هر درد آشنایی را تلخ می گرداند:

از عافیت مپرس، که کس را نداده اند	در عاریت سرای جهان، عافیت عطا
ز خشکسال حوادث، امید امن مدار	که در تموز ندارد دلیل برف هوا
چه جای راحت و امن است و دهر پر نکبت؟!	چه روز باشد و صید است و دشت پر نکب؟!
چه بوی خوش؟! که درون وحشت است و بیرون غم	کجا روی؟! که ز پیش آتش است و پس دریا
خوشی طلب کنی از دهر؟! ساده دل مردا	که از زکات ستانان زکات خواست عطا

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۱۹-۱۳)

یا در جای دیگری از دیوان خود می گوید:

اندر جزیره ای و محیط است گرد تو	زین سوت، موج محنت و زآن سو شط بلا
از گشت روزگار، سلامت مجوی، از آنک	هرگز سراب پر نکند قریه سقا
فرسوده دان مزاج جهان را به ناخوشی	آلوده دان دهان مشعبد به گندنا

(همان: ۳۰)

عواملی که مزاج شاعر حساس و لطیف طبع شروان را به تلخی کشانیده و شربت زهرآلود حرمان و گرفتاری چشانیده عبارتند از: مرگ عزیزان، ناسازگاری دامادها، حسادت هم عصران، کینه توزی شاگردان و بدگمانی و سعایت دشمنان و فشارهای شروانشاه مبنی بر پذیرش برخی اوامر ملوکانه و تحمل زندان و بند.

### مرگ عزیزان:

یکی از حوادث تلخ زندگی خاقانی که جایی برای آسایش خاقانی در دنیا باقی نمی گذارد و مدام او را به گریه وادارد مرگ پی در پی عزیزان و سوگواری در عزای آنهاست مراثنی

خاقانی در مرگ عزیزان بخش اعظمی از دیوان او را به خود اختصاص داده است. این مرثیه گاه شخصی و گاه رسمی است و سوز و گداز در مرثیه شخصی بیشتر جلب توجه می‌نماید. چرا که «مرثیه‌ای است که شاعر بدون ترس و یا مصلحت روز، آن را می‌سراید، نوحه‌ای که از اعماق وجود و قلب خود سرچشمه می‌گیرد.» (احمد سلطانی، ۱۳۷۰: ۴۱)

قصیدهٔ ترنم المصاب در سوگ رشیدالدین نمونه بارز این نوع مرثیه‌سرایی است. مرگ دلخراش رشیدالدین عنان اختیار از کف او می‌ریاید و اندوهی بی‌پایان به سراغ او می‌آید در خود می‌پیچد و آه می‌کشد و نهان داشتگان را به همدردی فرا می‌خواند تا آن گونه که رسم عزاداری و سوگواری است اشک از دیده روان سازند و ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایند:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشاید	ژاله صبحدم از نرگس تر بگشاید
دانه دانه گهر اشک بیارید چنانک	گره رشته تسبیح ز سر بگشاید
سیل خون از جگر آرید سوی بام دماغ	ناودان مژه را راه گذر بگشاید

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۲۳۴)

مرگ همسر و به دنبال آن مرگ دختران و از دست دادن عم خویش فاجعه‌ای بود که پشت همّت مشاعر را در اوضاع آشفته و به هم ریختهٔ جامعهٔ آن روز شروان خالی کرد و در دریایی از گرفتاری‌ها تنها گذاشت. شکوه‌های خاقانی از حبس و بند و زندان نیز بیانگر محرومیت این شاعر از آسایش روحی و روانی است. او از آه دردآسای صبحدم خود که خیمه‌ای بر فراز سلول زندان خود برپا می‌کند سخن می‌گوید و از چشم در خون نشسته، شب زنده‌دار و رنجور:

صبحدم چون کله بنده آه دودآسای من	چون شفق درخون نشیند چشم شب‌پیمای من
مجلس غم ساخته است و من چو بید سوخته	تا به من راق کند مژگان می‌پالای من
روی خاک آلود من چون کاه بر دیوار حبس	از رخم کهگل کند اشک زمین اندای من

(همان: ۴۷۶)

### ستایش آزادگی و قناعت و بلند طبعی

خاقانی شاعر آزادمنشی است که سر تسلیم بر درگاه پادشاهان و امیران فرود نیاورده است. اگر چند صباحی دهن به مدح شاهان آلوده است جز برای اثبات خود به عنوان شاعر چیره‌دست



نکته پرداز و مضمون ساز نبوده است. «خاقانی در عین مدّاحی مردی بلندطبع و بلند همت و آزاده بود و با وجود نزدیکی به دربارهای معروف و علاقه‌ای که از جانب شروانشاه و خلیفه به تعهد امور دیوانی از طرف او شده بود. همواره از این گونه مشاغل که به انصراف از عوالم معنوی می‌انجامید، اجتناب داشت.» (صفا، ۱۳۷۴: ۱ / ۳۱۳)

روح بلند شاعر مانع از آن است که برای نان، آبروی ریزد و در دامن این و آن گریزد به خون جگر می‌سازد و خویشتن خویش به نان ناکسان آسان نمی‌بازد. در خون، جان می‌شود و آشنای نان نمی‌شود پلنگ گوهری است که سگ و شانه در قفای نان نمی‌شتابد و قوت از سرپنجه خویش می‌یابد و قرص ماه و خورشید را به جای نان آشنای دیدگان می‌گرداند. حکیمی است که به نان ناکسان وقعی نمی‌نهد بی قوت می‌ماند و سر به فرمان نمی‌دهد آهووش گیاه چرد و بر در دهکیای نان نگذرد:

زین بیش آبروی نریزم برای نان	آتش دهم به روح طبیعی به جای نان
خون جگر خورم نخورم نان ناکسان	در خون جان شوم، نشوم آشنای نان
از قوت در نمانم، گو: نان مباش از آنک	قوتی است معده حکما را ورای نان
چون آهوان گیا چرم از صحن‌های دشت	اندیک نگذرم به در دهکیای نان

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۴۲۳)

خاقانی تن به زندان می‌دهد تا از غم نان سلاطین برهد مصایب حبس به جان می‌خرد، اما از مناعت طبع خویش در نمی‌گذرد. «او همانند بسیاری از هنرمندان راستین، سودای نام و نان را بر پلکان کاخ هنر از سر می‌نهد و در سبک‌بالی‌ها و افراخته جانی‌هاست که کنگره‌های فرازین را در می‌یابد.» (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ۴)

باکی از کسی ندارد و در تفوق خویش و برتری جویی بر اقران داد سخن می‌دهد و به کیمیا فعلی خویش می‌بالد. ساحری سیر و موسی سیرت است و علوی و روحانی و قدسی که در ملک اسطقسات است به استقصا نمی‌پردازد.

## توجه به علم و دانش اندوزی

یکی از عوامل دشواری فهم شعر خاقانی استفاده بیش از حد شاعر از علوم و اطلاعات زمان خویش است به طوری که «علم و اطلاع با تار و پود ذوق و قریحه خاقانی در هم تنیده و با خیال شاعرانه او در هم آمیخته است که در وصف جمال معشوق، با آگاهی از شعار سیاه خلفای عباسی، عارض او را خلیفه حُسن خوانده و می گوید:

عارض او خلیفه حُسن است      زمین سبب را سیاه می پوشد  
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۴۴۶)

و یا در شکوه از جفای معشوق آگاهی خود را درباره آداب و رسوم اقوام وارد عرصه غزل می کند:  
خون خوری ترکانه کاین از دوستی است      خون مخور، ترکی مکن تازان مشو  
(معدن کن، ۱۳۸۴: ۴۴)

نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله می نویسد که «شاعر باید در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف زیرا چنان که شعر در هر علمی به کار شود، هر علمی در شعر به کار همی شود.» (نظامی عروضی، ۱۳۶۴: ۴۷)

خاقانی با بهره گیری از تمام ظرفیت های علمی خود، قدم به میدان شعر و شاعری نهاده است و از این که خود را بر دیگران برتر می داند حق اوست چرا که برای مخاطبان خود مطلبی در خور توجه ارائه می دهد.

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق      که اهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده ام  
منصفان استاد داندم که در معنی و لفظ      شیوه تازه نه رسم باستان آورده ام  
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۳۴۶)

خاقانی از هر نوع بی مهری بزرگان و شاهان و ابنای روزگار به اهل علم رنجور و آزرده است و این آزرده گی را با زبانی شیوا و انتقادآمیز در اشعار خود بیان داشته است:

جاهل آسوده، فاضل اندر رنج      فضل مجهول و جهل معتبر است  
همه جور زمانه بر فضلاست      بوالفضول از جفاش ز آستر است  
(همان: ۱۰۸)

ناسازگاری زمانه با فضلا مطلبی است که خواجه شیراز را نیز به درد آورده و در این باره فرموده است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد      تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس  
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۳۷)

تجلیل خاقانی از بزرگان علم و دریغا گویی‌های او در رثای این بزرگان حکایت از توجه خاقانی به ارزش علم و دانش‌اندوزی دارد.

### جایگاه زن در روزگار خاقانی

دریافت‌های ضدّ و نقیض از شخصیت زن در اشعار خاقانی محققان را در میان دو راهی انداخته و نظر برخی را در مورد نگرش خاقانی به زن به اشتباه رهنمون شده است. خاقانی زن را بعنوان «مادر» می‌ستاید و به دلیل ناملایماتی که از دامادان خود در حق دخترانش می‌بیند از داشتن دختر رنج می‌برد. او از همسران خود به نیکی یاد می‌کند و در سوگ همسر و پسرش به نوحه و زاری می‌پردازد و اما از تولد دخترش چنان غمی به دل می‌گیرد که غمش کمتر از مرگ پسرش رشیدالدین نبوده است. «و سوگ جان‌گزای این نوجوان زندگی او را از درد و اندوه آکنده کرد و چندی بعد مرگ زن که یادگار عمر وی بود و داغ فرزندان خود دیگر زندگی وی را در امواج اندوه و درد غرق کرد» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۱۹۰)

سر فکنده شدم چو دختر زاد      بر فلک سرفراختم چو برفت  
بودم از عجز چون خر اندر گل      بر جهان اسب تاختم چو برفت  
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۶۲۵)

اما دید منصفانه به این موضوع بیانگر نوعی انتقاد خاقانی از بی توجهی به شخصیت زن و نارضایتی از جایگاه زنان در جامعه است و ریشه این نارضایتی‌ها را باید در تجربیات شخصی و خانوادگی شاعر جستجو کرد. او جایی به مادرش عشق می‌ورزد و در تحفه‌العرفین در سروده‌ای سی و یک بیتی به مدح و ستایش او می‌پردازد و از لحاظ وابستگی به او، خود را به او پس‌قرنی تشبیه می‌کند:

شروان قرن است ز آب دستش      من همچو او پس پای بستش  
(همان: ۲۱۶)

و در نهایت تمام توفیقاتش را از برکات دعای مادر می‌داند:

کارم ز مزاج بد نرستی      گر نه برکات مادر استی

(همان: ۲۱۴)

مدح صفوة‌الدین بانوی شروانشاه اخستان برتر دانستن منزلت او از بلقیس و رابعه و قیدانه نگاه بزرگوارانه خاقانی به زن را به اثبات می‌رساند.

### دعوت به همدلی و اتحاد

مضامین اجتماعی خاقانی ریشه‌های عمیق در اعتقادات و باورهای دینی‌اش دارد خاقانی با رویکردی دینی به موضوع همدلی و اتحاد می‌نگرد. پراکندگی و آشفتگی حاکم بر جامعه انسانی را در دوری از مسایل دینی می‌داند او در قصاید خود زمانی که از موعظه و حکمت مجال می‌یابد به سرمنزل وحدت می‌شتابد. اصل اتحاد را اتحاد با دین و دین پیوندی می‌داند که رمز رهایی انسان از مصیبت‌ها و گرفتاری‌های این دنیایی است:

پیوند دین طلب که بهین دایه تو اوست      روزی که از مشیمه عالم شوی جدا

(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱/۱۲)

### عدالت:

توجه به عدالت به عنوان گمشده نسل بشری، خاقانی را بر آن داشته است تا با اشاره به عدالت نوشیروان جنبه‌های عبرت‌آموزی را بیش از پیش در دیدگان بشر مجسم نماید. «زنجیر عدل نوشیروان که از درون ایوان به بیرون کشیده و زنگ‌هایی بدان بسته بودند و دادخواهان، چون زنجیر را تکان می‌دادند حامیان به داد آن کس می‌رسیدند و اگر لازم می‌شد او را به حضور نوشیروان می‌بردند.» (امامی، ۱۳۷۵: ۹۰) نمادی از اندیشه‌های عدالت خواهانه خاقانی است که در قصیده ایوان مداین به تصویر کشیده شده است.

بی‌عدالتی در شعر خاقانی دامنه‌ای وسیع دارد و مفهومی بسیار گسترده است که مصادیق مختلفی دارد و عدالت پادشاهان یکی از مصداق‌های آن است و ارونگی امور جهان در حیات خاقانی به قدری محسوس است که از برچیده شدن انصاف از کل هستی خبر می‌دهد. خبری که

هشدار بر خفتگان شب گرفته شروانی دارد. او با اشاره به پادشاهان قدر قدرتی چون پرویز و نعمان که زمانی آفتاب در قلمروشان مجال غروب نمی یافت در پی آگاهی دادن به ظلم پیشگان است که اگر عدالت را زیرپا گذارند منتظر عدالت حاکم بر جهان باشند:

پرویز به هر بزمی، زرین تره آوردی  
 پرویز کنون گم شد زان گم شده کم تر گو  
 کردی ز بساط زر، زرین تره را بستان  
 زرین تره کو برخوان؟ رو «گم تر گو» برخوان  
 از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه  
 زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان  
 نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهان را  
 پیلان شب و روزش کشته به پی دوران  
 (خاقانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۶۸)

و سرانجام تقدیر را یادآور می شود و می گوید:

ای بس پشه پیل افکن کافکند به شه پیلی  
 شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان  
 (همان: ۶۷)

### نوستالژی یا حسرت اجتماعی

یکی از مواردی که باعث می شود شعر شاعر اجتماعی شود حسرت بر گذشته است. احساس پوچی و در نتیجه، حسرت نسبت به گذشته ناشی از مسائل روزمره فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه شاعر یا نویسنده است. انسان ها گاه با پناه بردن به گذشته دور یا نزدیک و یاد خاطرات، آرام خویش را تسکین می بخشند. انعکاس حسرت اجتماعی و غم آنچه که در امروز نیست و در پشت دیوارهای گذشته محصور شده است این نگرش در شعر خاقانی بسیار مشهود است. رد پای این موضوع در قصیده ایوان مداین خاقانی به وضوح مشهود است. وقتی ویرانه های کاخ کسری نگاه شاعر را به سوی خود جلب می کند شکوه بر باد رفته ایران را در چشم و دل شاعر حساس و نکته سنج زنده می گرداند. او به یاد عدالت انوشیروانی می افتد که روزی زنجیر عدالتش در گوشه و کنار این کاخ به صدا در می آمده. نفس ستمدیدگان را برای رسیدن به حق پایمال شده شان تازه می نموده است من اجتماعی شاعر فراتر از او با تمام عناصر طبیعت دست در گردن می اندازد تا این احساس را به همگان منتقل نماید. تمام روح بشریت و وجدان های بیدار را می گریاند و بر گمشده بشریت سخن می راند تا مرهمی بر آلام بی درمانش باشد. جالب است از آتش حسرت

جگر دجله را بریان می‌بیند و چشم او را گریان.

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله  
خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان  
(همان: ۶۴۸)

با عبارت‌های تأکیدی «این است همان» حسرت اجتماعی خود را به اوج می‌رساند.

این است همان ایوان کز نقش رخ مردم  
این است همان درگه کورا ز شهان بودی  
این است همان صفه کز هیبت او بردی  
خاک در او بودی دیوار نگارستان  
دیلیم ملک بابل، هندو شه ترکستان  
بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان  
(همان: ۴۶۹)

### خاقانی در دربار شروانشاهان و آغاز زندگی سیاسی

حضور خاقانی در دربار شروانشاه با مساعدت و راهنمایی‌های ابوالعلائی گنجوی که بعدها دختر خود را به زنی به خاقانی داد فراهم گردید. آشنایی خاقانی با شروانشاه و یافتن مکانی در دربار، او را خواه و ناخواه وارد جریان‌های سیاسی کرد و مدایح سیاسی خاقانی در قالب قصاید در ستایش از شروانشاهان و امیران آغاز گردید. «کمتر شاعر فارسی‌زبانی را می‌توان یافت که در دیوان خود نوعی از انواع مدح و ستایش را نداشته باشد. دلیل این امر آن است که پشتیبان شعر و شاعری همین ممدوحان بودند، علاوه بر آن ممدوحان نیز از شعر به عنوان وسیله تبلیغی برای خود استفاده می‌کردند.» (رزمجو، ۱۳۸۵: ۸۹)؛

بنابراین خاقانی نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد. مدایح سیاسی خاقانی منبع ارزنده و مفیدی برای پژوهشگران می‌تواند بود چرا که وقایعی که در زمان خاقانی اتفاق افتاده در قالب مدایح سیاسی در شعر خاقانی به ثبت رسیده است. از این رهگذر «اندیشه و آثار خاقانی از جهاتی مبین زندگی سیاسی و مدنی مردم آذربایجان در قرن ششم هجری قمری است» (کندلی هرلیچی، ۱۳۷۴: ۲۸۴) وقایع سیاسی عصر خاقانی که در دیوان او انعکاس یافته به این شرح و ترتیب است:

#### ۱- جنگ الب ارسلان با رومیان:

«پس از طغرل برادر زاده او بر تخت نشست. قیصر روم برای گسترش آیین مسیحیت در

کشورهای اسلامی و دستگیر کردن خلیفه از راه ارمنستان و ایران به طرف بغداد لشکرکشی کرد و چون آلب ارسلان از این قصد آگاهی یافت با سپاهی بزرگ به سوی آذربایجان به راه افتاد و در محلی به نام ملازگرد اردو زد. دو سپاه در این محل درگیر شدند و رومیان شکست سنگینی خوردند و آلب ارسلان پیروز شد.» (راوندی، ۱۳۸۴: ۱۱۹) و قیصر روم با خفت و خواری به دست غلامان آلب ارسلان دستگیر شد.» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۳) خاقانی بارها به این واقعه مهم تاریخی اشاره و آن را از کارهای بزرگ می‌داند و هرگاه پادشاه به جنگ می‌رود برای او پیروزی‌هایی چون پیروزی آلب ارسلان به رومیان را آرزو می‌کند:

گر کمندی وقتی اندر حلق سگساران روم      سرکشان لشکر آلب ارسلان افشاندند  
 بندگان شه کمند از چرم شیران کرده‌اند      در کمرهای پلنگان جهان افشاندند  
 (خاقانی، ۱۳۹۳: ۱/۱۶۲)

و یا

از سر کفار روس انگیخته گردی چنانک      از سران روم شاه آلب ارسلان انگیخته  
 (همان: ۵۳۶)

## ۲- فتنه غزان

حمله ویرانگر غزها به خراسان، کعبه آمال خاقانی، و رسیدن خبر اسارت سلطان سنجر و خفه شدن امام یحیی که با ریختن خاک در دهانش کشته شد خاطر نازک خاقانی را به سختی آزد. بنابراین فکر رفتن به خراسان را که سالها آرزو می‌کرد از سر به در کرد و به حبس‌گاه شروان بساط رضایت اقامت افکند. اظهار نارضایتی او از تصرف خراسان در جای جای دیوانش به چشم می‌خورد:

مُلک عجم چو طعمه ترکان اعجمی است      عاقل کجا بساط تمنا بر افکند  
 (همان: ۱۹۹)

خاقانی از این شرایط ناخرسند است دنبال راهی می‌گردد که خراسان را از دست بیگانگان غز رهایی بخشد به همین خاطر سلاطین سلجوقی عراق را به بازپس‌گیری ملک خراسان، از دست مشت‌ی غارتگر می‌شورانند:

ملک خراسان تراست در کف اغیار غصب  
 موسی ملک تویی گرگ شبان غنم  
 ملک خراسان به تیغ باز ستانی ز غز  
 پس چه کنی در نیام گنج ظفر مکتتم  
 گر ز پی غَز و غُز قصد خراسان کنی  
 گرد سواران کند چهره گردون دژم  
 (همان: ۴۱۳)

### ۳- بنای سدّ باقلانی

از اقدامات بسیار مهم شروانشاه در عهد خاقانی ساختن سدّ باقلانی بر روی رودخانه کُر در شروان بود که خاقانی این اقدام شروانشاه را کاری کارستان در حق مردم شروان تلقی می‌کند و در جای جای دیوان خویش به مدح شروانشاه می‌پردازد و طراز سخن خویش می‌سازد:

پیش از آن کز هم برفتی هفت اندام زمین  
 رفت و پیش گاو و ماهی ساخت سدّی از قضا  
 پس بر این سدّ مبارک ده انامل برگماشت  
 جدولی را هفت دریا ساخت از فیض عطا  
 شاه دریک حال هم خضر است و هم اسکندر است  
 کآینه دین ساخت و شد با آب حیوان آشنا  
 هم ز پیش آب حیوان سدّ ظلمت برگرفت  
 هم میان آب کر سدّی دگر کرد ابتدا  
 (خاقانی، ۱۳۹۳: ۱ / ۳۷)

### ۴- ملاقات با خلیفه المقتفی

خاقانی در یکی از قصایدش سخن از دیدار خود با خلیفه المقتفی به میان می‌آورد که جمال‌الدین موصلی این وظیفه خطیر را به دوش می‌گیرد تا خاقانی را به حضور خلیفه معرفی کند. موصلی مردی متنفذ در دستگاه خلیفه بود و حضور خاقانی در محضر خلیفه بی‌مساعدت موصلی غیرممکن می‌نمود. شرفیابی به محضر خلیفه یکی از وقایع سیاسی بسیار مهمّ عهد خاقانی است که انعکاس آن در قالب ستایش از موصلی در اشعار خاقانی قابل مشاهده است:

سلطان دل و خلیفه همم خوانمش از آنک  
 سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش  
 در حضرت خلیفه کجا ذکر من شدی  
 گر نیستی مدد ز کرامات مظهرش  
 ختم کمال گوهر عبّاس مقتفی  
 کاعزاز یافت گوهر آدم ز جوهرش  
 (همان: ۲۹۷)

### ۵- سوء قصد به جان اخستان



اختلافاتی که بر سر جانشینی منوچهر، میان جانشینانش بالا گرفت تا اخستان زمام امور را به دست گیرد ولی همچنان آتش زیر خاکستر این مخالفت‌ها خاموش نشده بود. حلّ ظاهر مشکلات به معنای ختم مخالفت‌ها نبود، خاقانی در اشعار خود این مخالفت‌ها را تقبیح می‌کند و بر حفظ مملکت به حمایت از اخستان و در ستایش او می‌پردازد و در اشعارش بارها این نکته را متذکر می‌شود وی در قصیده‌ای که با ردیف «آمده» که تقارن با عید فطر سروده است ضمن ستایش اخستان از این واقعه پرده بر می‌دارد:

آینه بردار و بین، آن غمزه سحر آفرین  
با زهر پیکان در کمین، ترکان خونخوار آمده  
اشرار مثنی بازپس، رانده به کین او نفس  
پیکانش چون پرمگس، در چشم اشرار آمده  
(همان: ۵۵۳)

#### ۶- جنگ با روس

شکست روس‌ها از سلطان منوچهر نقطه عطفی در تاریخ سیاسی شروان به شمار می‌رود این حادثه افتخارآمیز و پیروزی شجاعانه سلطان منوچهر بر روس‌ها روح حماسی را در خاقانی زنده کرد و شیرینی حاصل از این پیروزی سال‌ها مذاق خاقانی را خوش افتاد و انعکاس این واقعه مهم در شعر خاقانی میدان وسیعی را به خود اختصاص داده است به طوری که در بیشتر موارد نام منوچهر با جنگ روس‌ها و شکست آن‌ها توأم آورده می‌شود:

فتح تو به جنگ لشکر و روس  
تاریخ شد آسمان قران را  
رایات تو روس را علی روس  
صرصر شده ساق ضیمران را  
در زهره روس رانده زهراب  
کانداخته یغلق و پیران را  
یک سهم تو خضر وار بشکافت  
هفتاد و سه کشتی ابتران را  
(خاقانی، ۱۳۹۳: ۱/۵۰)

## نتیجه گیری

اشعار خاقانی بخصوص مدایح سیاسی واجتماعی او در قالب قصاید و سایر قوالب شعری بیانگر یک دوره تاریخی واجامعه شناسی مستند از روزگار خاقانی وانعکاس شرایط زندگی سیاسی واجتماعی مردم آذربایجان در قرن ششم است. خاقانی شاعری آزاده، حساس، نکته بین، میهن پرست و دین دار است هر حادثه ای او را به اندیشه وای دارد که با سلاح فکرت و قدرت یا روی طبع شاعری به جنگ ستیزه جویان اندیشه کش و استبداد می رود. زبانش تند و تیز است. نگرش او به شرایط اجتماعی و نحوه برخورد او با شرایط و وقایع مثبت از همان اوضاع و احوال است تجربه زندگی شخصی، گاهی او را در مظان اتهام برخی منتقدان قرار داده است که توجه عمیق به محیط خانوادگی واجتماعی و سیاسی آن روز این گره را می گشاید. جامعه ای که خاقانی در آن زندگی می کند حسادت حسودان غوغا می نماید و زندانی کردن بی گناهان یا سعایت و بدگویی های مستی یاوه گوچندان مهم نیست. شیوه خاقانی در ثبت وقایع تاریخی شیوه ای ممتاز و منحصر به فرد است اگر چه خاقانی به فکر تاریخ نویسی نبوده است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- احمد سلطانی، منیره، (۱۳۷۰)، *قصیده فنی*، تهران، سازمان انتشارات کیهان.
- ۲- امامی، نصرالله، (۱۳۷۵)، *ارمغان صبح*، تهران، انتشارات خیام، چاپ اول.
- ۳- پور ممتاز، علیرضا، (۱۳۷۲)، *فرهنگ جامع چاپ و نشر*، تهران، ج اول، مؤسسه نمایشگاه فرهنگی.
- ۴- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۴)، *دیوان*، به تصحیح دکتر قاسم غنی و محمد قزوینی، به کوشش عبدالکریم جزیره‌دار، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم.
- ۵- خاقانی، افضل‌الدین، (۱۳۳۳)، *منشآت خاقانی*، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۳)، *دیوان خاقانی*، دو جلد ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، انتشارات نشر مرکز، چاپ سوم.
- ۷- راوندی، محمد بن علی، (۱۳۸۴)، *راحة الصدور و آية السرور*، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۸- رزمجو، حسین، (۱۳۸۵)، *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- ۹- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۰)، *با کاروان حله*، تهران، انتشارات علمی، چاپ ششم.
- ۱۰- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۲)، *نقد ادبی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- شیرازی، مؤید، (۱۳۷۲)، *شعر خاقانی*، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ اول.
- ۱۲- صفاء، ذبیح‌الله، (۱۳۷۴)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، ج ۱، انتشارات ققنوس، چاپ سیزدهم.
- ۱۳- علیزاده، جمشید، (۱۳۷۷)، *ساغری در میان سنگستان*، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.

- 
- ۱۴ - کندلی هرلیچی، غفار، (۱۳۷۴)، *خاقانی شروانی و حیات، زمان و محیط او*، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۵ - مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۶ - معدن‌کن، معصومه، (۱۳۸۴)، *بساط قلندر*، تبریز، انتشارات آیدین، چاپ اول.
- ۱۷ - معین، محمد، (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم.